

داستانک‌های زیبا از زندگی امام حسین (ع)

از به دنیا آمدن حسین (ع) هفت روز گذشته بود که اسماء دوباره بردش پیش پیامبر (ص). پدر بزرگ برای نوزاد گوسفند قربانی کرد و هم وزن موهای سرش نقره صدقه داد.



از به دنیا آمدن حسین (ع) هفت روز گذشته بود که اسماء دوباره بردش پیش پیامبر (ص). پدر بزرگ برای نوزاد گوسفند قربانی کرد و هم وزن موهای سرش نقره صدقه داد. اسماء باز هم گریه پیامبر را دید. این بار طاقت نیاورد. نتوانست نپرسد. پرسید: "این گریه برای چیست؟ هم امروز و هم روز تولد؟"

گفت: "گریه می‌کنم برای نوهام. روزی می‌آید که یک عده ستمکار از بنی امیه او را می‌کشند."

فاطمه خواب است. حسین گریه می‌کند. یکدفعه گهواره شروع می‌کند به تکان خوردن. صدای لالایی شنیده می‌شود. حسین آرام می‌گیرد.

ماجرای آن را که برای محمد (ص) تعریف می‌کنند، می‌گوید: "جبرئیل بوده، جبرئیل امین."

کمک به اندازه معرفت فقیر

روزی امام حسین علیه السلام در گوشه ای از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود. مردی عرب نزد او آمد و گفت: یابن رسول الله من باید یک دینه کامل بپردازم و توان ادای آن را ندارم. کسی را کریمتر از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌شناسم.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر عرب من سه سوال می‌کنم اگر یکی از آنها را جواب دادی یک سوم بدهی تو را می‌پردازم و اگر دو مسأله را پاسخ دادی دوثلث آن را ادا می‌کنم و اگر هر سه سوال را جواب دادی تمام بدهی تو را می‌پردازم.

مرد عرب گفت: یابن رسول الله آیا مانند شما از مانند من (که عربی جاهل و بی سواد هستم) سوال می‌کند؟ شما که اهل علم و شرف و بزرگی هستید؟

امام حسین علیه السلام فرمود: بله شنیدم که جدم رسول الله خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به اندازه معرفت احسان شود.

مرد عرب گفت: هر چه می‌خواهید سوال کنید اگر دانستم جواب می‌دهم و اگر ندانستم از شما می‌آموزم.

امام علیه السلام پرسید: کدام اعمال بهترند؟

جواب داد: ایمان به خدا.

حضرت پرسید: راه نجات از مهلکه کدام است؟

پاسخ داد: اعتماد و توکل بر خداوند.

امام علیه السلام سوال کرد: چه چیزی به مرد زینت می‌بخشد؟

مرد عرب جواب داد: توکل توام با بردباری.

حضرت فرمود: اگر علم و حلم نداشت چه چیزی او را زینت می دهد؟

مرد عرب : مال همراه بامروت.

امام علیه السلام : اگر از فقر و صبر هم بر خوردار نبود چه؟

مرد عرب : صاعقه ای از آسمان پائین آید و او را آتش زند که مستحق چنین عذابی است.

امام علیه السلام خندید و کیسه ای را که در آن هزار دینار زر سرخ بود به او داد و انگشتری را که دویست درهم ارزش داشت به او بخشید و فرمود: طلاها را به طلبکارانت بپرداز و پول انگشتر را صرف مخارج زندگی نما.

مرد عرب آنها را برداشت و گفت : خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.